

تاریخ ایران در مصر

رسول جعفریان

ملاحظه کتابی مستقل با عنوان تاریخ ایران در حجم ۲۶۵ صفحه که به سال ۱۸۹۸ میلادی در قاهره چاپ شده آن هم با شکل و صورتی زیبا به راحتی می‌توانست توجه هر بیننده‌ای را به خود جلب کند. این کتاب با کسب اجازه از ناصرالدین شاه آغاز به تألیف شده، اما به روزگار مظفرالدین شاه به چاپ رسیده و بنابراین به نوعی تقدیم به وی شده است.

نام نویسنده شاهین مکاریوس است که در پایان مقدمه به چشم می‌خورد.

در نخستین صفحه آن آمده است: از آنجایی که سرزمین ایران از کهن‌ترین دولت‌ها و قدیمی‌ترین و وسیع‌ترین و قدرتمندترین آنهاست و دورانها بر آن گذشته و هیچ تاریخی در زبان عربی به صورت اختصاصی در باره آن وجود ندارد تا خوانندگان از آن بهره‌برند و از گذشته آن غبار بزدایند، بنده با وجود ناتوانی مصمم شدم تا کتابی در این باره بنویسم. در این باره با قنسول دولت علیه ایران و وکیل سیاسی آن در مصر مشورت کرده تصمیم خود را با او در میان نهادم و او هم مرا تشویق کرد. آن زمان از ناصرالدین شاه کسب اجازه کردم که اجازه داد و نشانی از خود و ولیعهد برای من فرستاد تا کتاب را به آن زینت دهم. تألیف را آغاز کردم و در این باره از برخی از افاضل کمک گرفتم. وقتی پایان گرفت شروع به چاپ آن کردم و آن را به درگاه سلطان بن سلطان و الخاقان بن سلطان و الخاقان جلال مظفرالدین شاه شاهنشاه معظم ایران تقدیم کردم. در اینجا از دانشمندان بابت خطاها و نادرستی‌هایی که در این کتاب وجود دارد عذرخواهم. عصمت تنها از آن خداوند است و امیدوارم کتاب وافی به مقصود باشد.

در اینجا اشعاری را که خطاب به مظفرالدین شاه سروده و ۳۷ بیت است در دو صفحه آورده است. این

اشعار به تاجگذاری مظفرالدین شاه اشاره دارد:

بشائر جاءتها علی فم جبرین	لایران و الایام یوم جلوسکم
اجلّ نظام فی نوادی الدواوین	کان اسمک الموضوع للحق و الهدی
یلقن عنه مجدکم ایّ تلقین	تزیید بکم ایران عزا و سوّدا

در پایان اشعار آمده است: عبدکم شاهین مکاریوس.

کتاب فهرست مطالب ندارد اما مروری بر کتاب نشان می‌دهد که هدف نویسنده ارائه یک دوره تاریخ ایران از باستان تا سلطنت مظفرالدین شاه بوده است.

برخی از عناوین کتاب در بخش های نخست کتاب: جغرافیه ایران قدیمه، وصفها الجیولوجی، هواؤها، مدائنها القدیمه، الدوله الپیشدادیه، الدوله الکیانیه، الدوله الهمستاسیبه، الدوله الیونانیه، الدوله الساسانیه....

از صفحه ۹۲ با عنوان الفتح الاسلامی لبلاد ایران وارد تاریخ ایران در دوره اسلامی شده است. در صفحه ۱۴۷ بحث از دولت صفوی با این عبارت که در ایران دولتی شریف‌تر از این دولت ظهور نکرده آغاز شده است و تا صفحه ۱۹۶ ادامه یافته که نسبتاً مفصل‌ترین بحث به حساب می‌آید. تا صفحه ۲۱۸ از دولت نادری و زندی صحبت شده و در اینجا وارد تاریخ قاجاریه می‌شود و از تک تک سلاطین قاجاری سخن گفته تا آن که در صفحه ۲۴۲ به ناصرالدین شاه می‌رسد. بخشی از منابع وی در باره این دوره، مطالبی است که آن زمان در مطبوعات مصر منعکس می‌شده است. طبعاً تصویری که از دولت ناصری در میان مصری‌ها بوده جالب توجه است. نویسنده از برخی از اقدامات اصلاحی او از جمله فرستادن شاگردان برای تحصیل به اروپا سخن گفته و از کارهای عمرانی یاد کرده است.

در اینجا نویسنده می‌گوید که ناصرالدین شاه نشان شیر و خورشید را برای وی فرستاده و او نیز در مقابل بنا دارد تا قصیده‌ای را برای او بنویسد که عین آن را در صفحه ۲۵۰ - ۲۵۱ آورده است.

مقام مجدک مرفوع علی زحل	یا ناصر الدین یا سیف الامام علی
یا کاشف الظلم بالعدل المبین و یا	تاجا تزین فیه هامه الدول
یا من ینزل من علیاء حکمته	فرقان فضل بآیات الکمال تلی

وی قصیده هم برای صدراعظم سروده و هر دو را به تهران فرستاده و شاه و صدراعظم نیز در پاسخ، مکتوبی با سجلات ملوکانه برای وی ارسال کرده‌اند که متن آن نامه را هم آورده است. وی متن نامه جنرال قنسول ایران یعنی میرزا اسحاق خان را که خبر وصول قصاید را به شاه و صدراعظم داده همراه با جوابیه صدراعظم برای شاهین یک مکاریوس فرستاده است. تاریخ آن ۱۵ رجب ۱۳۱۲ مطابق ۱۲ ینایر ۱۸۹۵

در نخستین روز ماه مایو سال ۱۸۹۶ تلگرافی به مصر رسید که ضمن آن خبر کشته شدن ناصرالدین شاه آمده بود. به دنبال آن چنان که مکاریوس گفته است اندوه هم را گرفته و مرثی چندی هم سروده شد. طبعاً در پی آن خبر به تخت نشستن مظفرالدین شاه رسید. با این حال مکاریوس ضمن صفحاتی چند به بازتاب خبر کشته شدن ناصرالدین شاه در منطقه و تأثیر آن بر مناسبات بین الملل می‌پردازد.

آخرین صفحات کتاب اختصاص به تاریخ مظفرالدین شاه دارد که نویسنده با اشاره به تولد وی در ۱۴

جمادی الثانیه ۱۲۶۹ می گوید که وی بیشتر سالهای عمر خویش را در تبریز سپری کرد. سپس قصیده‌ای همزمان به عنوان تعزیت پدر و تهنیت سلطنت وی سروده و در صفحه ۲۵۷ - ۲۵۸ آورده و در پایان نوشته است که این قصیده را در مجله اللطائف سال نهم ص ۲۸۹ به چاپ رسانده است.

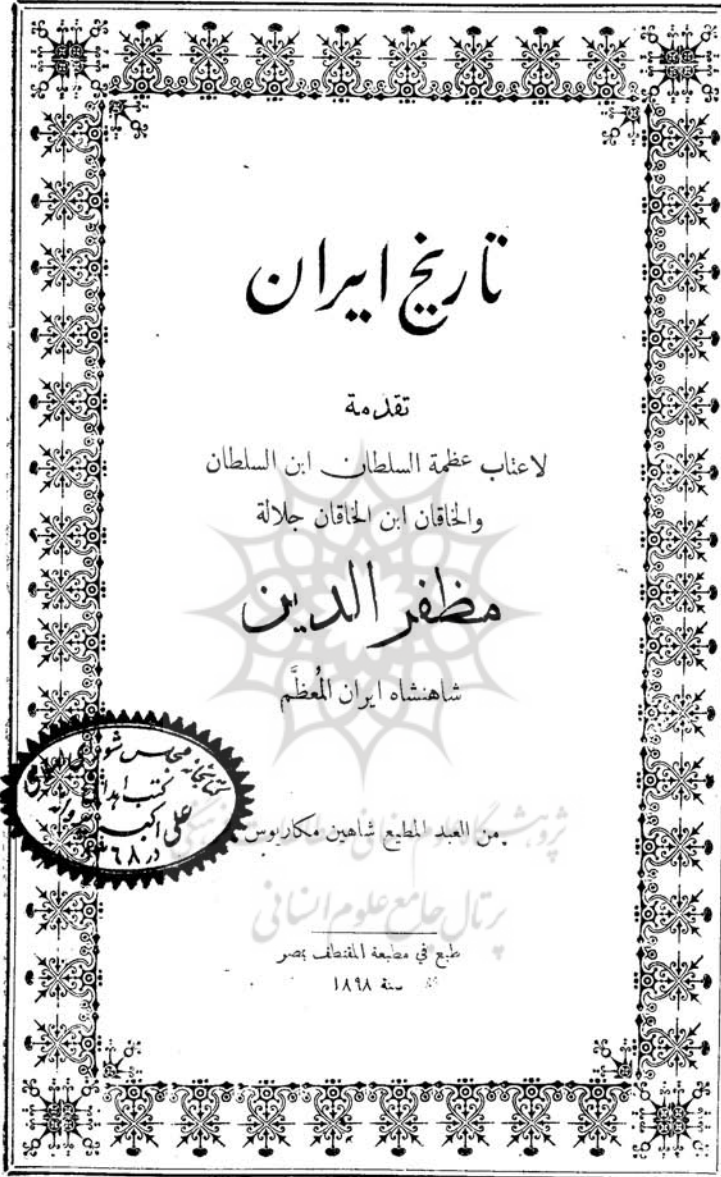
مظفرالدین شاه در هشتم یونیو (حزیران) سال ۱۸۹۶ بر تخت نشست. مظفرالدین شاه در این مراسم خطابه ای ایراد کرد که متن آن در این کتاب آمده است. بعد از ظهر آن روز نیز جشن بزرگی با حضور نمایندگان دولت های خارجی برگزار کردید که گزارش آن در این کتاب (ص ۲۵۹ - ۲۶۱) آمده است. چند گزارش دیگر نیز در باره مظفرالدین شاه که در مجله لطائف بوده در پایان کتاب آمده است.

شاهین مکاریوس صاحب امتیاز و سردبیر مجله اللطائف بود که در سال ۱۹۱۵ میلادی درگذشت و پس از وی فرزندش اسکندر مکاریوس کار انتشار آن را با عنوان اللطائف المصوره ادامه داد. این نشریه دست کم از حوالی سال ۱۸۸۸ منتشر می شد زیرا طبق یک اطلاع مریم مکاریوس در آن سال در پی مباحثی که در مصر در باره حقوق زن پیش آمده بود مقاله ای در همان اللطائف نوشته بود.

گفتنی است که در باره مناسبات فرهنگی میان ایران و مصر در بخش هایی از کتاب گزیده اسناد روابط ایران و مصر (رقبه سادات عظیمی، تهران، ۱۳۷۶) آمده است که بر اساس فهرست موضوعات مطلبی در باره کتاب حاضر نداشت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پیام بهارستان / ٢٥، ١ ش، ١٣٨٨ / بهار ١٣٨٨

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معدلاً مصداقاً بحولاً لهم لا حطة ل غبطة
 انما بعد فلان كانت الممالك الايرانية من ابد الدول عمداً واقدمها ذكراً
 ولوسها غللاً وعمراً وانما عزة وسلطاناً وقد تقلت عليها الاحوال ازماناً ولم
 يدون لها في اللغة العربية تاريخ خاص يستخرج قواطعها ويشرحها كما كانت عليه
 في العصور الخوالي رأيت مع ما بي من العجز والتقصير ان اصح كتاباً في هذا الشأن
 وشاورت جناب قنصل جمال دولة ايران العلية ووكيلها السياسي بالقطر المصري
 في ما عومت عليه فنشطني الى العمل واستأذن جلالة ساكن الجان ناصر الدين
 شاه فاذن في ذلك وقضت علي بأرسال رسماً الكريم ورسوم عظمة نجله الذي كان
 ولياً العهد لازين بهما صدر الكتاب فاثيرت بالثبوت واستتمت على ذلك بجماعة
 من الافاضل القادرين فلما انتهى على ما يرام بادرت الى طبعه وجعلته مقدمة
 لاعجاب عظمة مولاي السلطان ابن السلطان ولخان ابن الخاقان جلالة
 شاهنشاه ايران العظم خلد الله ملكه مدى الاعوام وحفظ وزراءه النعم ورجال
 دولته الكرام ما ذكر شارق ولاح بارق . هذا ورجائي من الظالمين عليه ان يسلبوا
 ذليل العذرة على ما فيه من الخطأ والغلط لان العمى قد وجدت فقط وعساء ان يفي
 بالعادة التقصودة من وضعه والله التوفيق في كل الاحوال
 وقد رفعت الى جلالتهم مع الكتاب القصيدة الآتية

مظفر الدين

لاعجاب جلالة مظفر الدين شاهنشاه العظم

عديني فان الوعد بالوسل كعنتي وان وفاء الوعد من واجب الدين
 ولا تعجلي بالوسل فاقول قرحي وكري بين الصادق والبرق واليون
 ولا تسهي قول القبول فقالا تمي باذرع الرشاة يرميني
 فاني آتياك التسهي تجرد الوفا شعراً فلا ملة عن الحب بايني
 وما زالت طرائق تفرق طامعاً بيوم به رشف الملمس يرميني
 اموت واحبا بين طرفك والى فحجولك يرميني ووصلك يميني
 حريصاً على عشق الجمال وانا غاري بحسن الخاقان احسن كوني
 تجاملت وجداني ولست بجامل تجاملك المال اجمل تلون
 الا فاصحي عطفاً على بطرء عساها لأوصاب الصباة تسبي
 ولا تجرمي بالمعز قلب متم كتيب ووع بالعلمي مغنون
 تحذرت وشاخاً حاة العلم والسنى واصح فضيقي القول هوديني
 الامر طيب الرجوع لمني ونازل الموى بين الجوارح كوني
 الجارحة الارواح مدح مظفر سليل المل من ذي الل ناصر الدين
 مآثره عزوت عن المصير لازي له تشبهاً في العجز بين السلاطين
 قد قدح الظلم النجوم من الوري بسيفه له في نصرته الخي مسنون
 وحل برأي صائب كل معضل شأن له ايران الله محزون
 فظهوراً من كل طائر وطامع وألسها بالعمل الثوب تزين
 غدت جنة تزهر وبخر عدله بها للورى السامي الراتب والدين

ولا زلت في نوب السافر رافلاً
 غداً كرمًا واشل كتابي جملكم
 فلا زال بين الناس بديك سامعًا
 لشدة الأظفار جوراً ومنة
 ولغمة أيران السبعة مقصدي
 معك
 شاهن مكاروس

تريد بكم ايران عزاً وسؤداً
 اقت بانه اللك الحرم والعي
 فله فكم يا أجل مظهر
 وجارك من كيد الزمان مع
 لاعتباك العليا قدم خدمة
 وشرة الأظفار جوراً ومنة
 لغمة أيران السبعة مقصدي
 غداً كرمًا واشل كتابي جملكم
 فلا زال بين الناس بديك سامعًا
 ولغمة أيران السبعة مقصدي

وذا شرف ان قلته من زاهدي
 غلظك من اسام عجزى يشني
 وروضك والثر فوق فخ الزابحين
 فالظارك الحسى عن الغير قسني
 ككائي فاقبه وذلك يكسني
 عجزى حريز في طلائك مأمون
 خصائص من بكراية مكسني
 وعزرت في الدنيا الحاية الدين
 بلقن عنة جدم اي تقين
 اجل نظام في نوادي الدوايين
 بناثر جاسما على قم جهرين
 يضاهيك بالاحكام والطم والين
 ينور بعجه بالسعادة مقون
 وساي سجاهه الى اللوح يهديني
 ثرا الاماني عند شكر ونعسين
 وفي مطلع الاقال قد عدت له
 واسبح ببيان السلام مشيداً
 وسلم عباد الله بالعدل والحق
 نخل باعلاق حسان ومجرى

خبرية ايران القديمة

ايران بلاد قديمة وتاريخها يطبق عليها اليوم بين كتاب الافرنج
 اسم فارس مع ان اسمها ايران من اقدم الازمان ولما فارس او فرس فاسم
 ولاية من ولاياتها الاولى وسبجي والكلام عليها . ونسبها العرب بلاد الجهر
 من جشيد مؤسس الدولة العجبية ويوف عند الافرنج باسم الجنبس
 وكانت هذه السلطنة في ايام عزها السابق واسعة الاطراف يحددها من
 الشمال بحر الخزر وجبال قاف ومن الشرق بحر سجون (اوكوس)
 وحدود الهند ومن الجنوب خليج الجهر وخليج عمان ومن الغرب بحر الفرات .
 غير ان حدودها تغيرت مراراً وتكراراً بتغير الدول عليها فالتفت وقات
 على ما يجي عند ذكر الملوك وانما حتى حارت الى حالتها الحاضرة . ولما
 كان وصفها الجغرافي الحالي مما يحتاج الى الترحيل للقول فسنفرد له باباً
 خاصاً بعد التراجع عن الكلام عن التاريخ القديم
وصفها الجغولوجي

وهذا أيضاً جيد فائدة كبرى في التاريخ اذ بين التاريخ علاقة الارض
 بسكانها وتأثير الظواهر والاضاع الطبيعية في اهل البلاد وعلامه ما يتال
 في صفات ايران الجيولوجية ان العلوم عنها قليل بالنسبة الى غيرها من

تاريخ ايران ٢

البلدان لان سفر العلماء متعذر فيها . وتما يقال فيها للاجمال ان هذه البلاد
مجموع هضاب ويطاخ اوهي ريوه واحده كثيرة الشعب والسهول . والظاهر
ان هضبة اذربايجان بركانية الاصل وتأثير النار وآثار البراكين ظاهرة في
اماكن عديدة من ولاية البرز . واللازل قليلة في بلاد ايران ما خلا بعض
جهااتها مثل اراضي كيلان ومازندران حيث يكثر الزلزال والزلزال هائل وحسب
وكذلك ما حول جبل طورس حدث في سنة ١٧٢١ ارتفاع هائل وحسب
عظيم لم يسمع بتلخر في التاريخ الحديث . وفي اسك من ولاية مازندران الى
جنوبي جبل دملوند يتابع ماء حار مدني . واكثر جهالاً مركبة من حجارة
كلسية وفي بعضها حجارة سمراء صافية اللون يدخلها شي من الكجوريت
والكوارتز . واما تربة الصحراء المليئة فمغطها طفل صلب تلوته طيبة من الملح
يبلغ سمكها في بعض المواضع قيراط او يزيد وفي بلاد ايران جزءا عظيماً من
هذه الصحاري وكثير الصحاري الملحة بينها وبعضها منظر بهير النظر وفيها
مجمرات تشبه التي اكتشفها الباحثون في صحاري افريقيا اوهي اكبر منها
جمماً منها بحيرة البرزة تزيد مساحتها عن ١٤٠ فرساً مربعاً وربما ونسب فيها نهر
هندند الشير وطوله ١٥٠ فرساً . وفي بلاد ايران ما يزيد على ثلثين
بحيرة راكمه منها كبري في جبال اذربايجان العالية . والظاهر ان مغطها كان
يشوره الماء وليس فيها اليوم يصبح الملاحه . واما ارضها فيدها انواع
شحي من اللادن مثل الحديد والرماس والخاص والكبريت والأتيتيون وفيها
الرخام الثمور والقمح الحجري . وكثير فيها التبرود وبعض الحجارة
الكريمة ويطبخ الحجر شيرة في ما يخرج منه من اللؤلؤ النفيد وفي الخزان
الابوابية اكبر لآله الارض وانها

تاريخ ايران ٣

هيؤها

وهو هذه البلاد كثيرة الغلب لا يثبت على حال فيكثر الحر الشديد في بعض
انهايا ويشند البرد القارس في البعض الآخر منها حتى اشهر بين الاقدمين عن
ابن احد ملوكها الاولين انه قال ان في بلاد اير من يذيه الحر وفيها من
يجمده البرد . وذلك تكثر في هذه البلاد امراض العيون والاششاءه والام
الفاصل . وسقط الطر قليل في معظم الاثناء ومع هذا فالغلب فيها كثير في
الغضاب والبطاخ الكثيرة الشهورة عن هذه البلاد نخس منها بالكثر بلاد
اذربايجان وهي مادي القديمة واحسن مداتها في فصل الصيف اصفاها واحسنها
هواه بوجه الاجمال ومدان وشيراز ومن احسنها في فصل الخريف طهران
عاصمة الملك ولاكبرها بلخ . بالنقل وتغيير القام بغير القبول فيقتنون
الجبال والذائن الشمالية في الصيف ويرحلون الى الجرب والادوية الحارة
مدة البرد والشتاء وكانت هذه عاديهم في اوائل عهدهم ايضاً . وسأني
الكلام على زراعة هذه البلاد وتاجرها وتغير ذلك في حية غير انه يقال
بوجه الاجمال ان في بلاد ايران ثلثة اقاليم اعلما موائل بحر الخرد يشند
الحر فيها ويطول لانخفاضها كثيراً عن سطح البحر . وثانها البرزة الوسطى
وهي التي يصل فيها المجهير والبرد الى نهايتها في الشتاء تهب فيها الرياح
الحارة مدة الصيف ويعلو قم جبالها التاج مدة الشتاء فيشند السبله على
الساكنين . وثالثها انحاء خليج فارس وكثير فيها الرياح الحارة السامة . وقد
قال اسطرابوس المؤرخ اليوناني ان اهل سوس لا يمكنهم الخروج من
بيوتهم وقت الظهيرة او يموتون في الطريق من الحر وريح السموم

٢٥٦ تاریخ ایران

وكان الصدر الاعظم يتكلم بالناس يسكبون العبرات ويزدون الخيرات وما فرغ من الكلام صاحوا لمجاعة الشاه المجيد وطانوا بالقصر وهروا واحداً فواحداً امام القبر

وقد كان حداد الايرانيين على سلطانهم في سائر الانحاء دلاً على عظمتهم الشديد به وانحلاصهم له ولقوته في نوع انحص حيث ذم الاكبر بمبروض الحداد وقد بعث جميع الملك والملك والامراء والظاهر امثال بزيعة متعددة بنوعه بالتقيد الصلح واما جلالة الشاه المجيد فتكفي بالتليل الآن من ذكر مناقبه القريفة وخصاله السامية فنقول

✽ جلاته مطهر الدين شاه ٨٥٥ ✽

ولد جلالة مطهر الدين شاه يوم الجمعة في ١٤ جمادى الثاني سنة ١٢٦٩ هجرية فهو اليوم في السابعة والاربعين من عمره وقضى اكثر ايامه في تبريز يرضع فيها لبان الماروف على امور اللدوين حتى يرضع في الدم الزايشية والقلعة والسكرية وتعلم من اللغات العربية والافرنسية والتركية غير انه اثارية. اما ولي عهده فيجله الاكبر صاحب الخلة والعظمة محمد علي ميرزا وعمره سبعة وعشرين سنة . و جلالة مطهر الدين شاه مشهور بالبر والخلق والرفق العربية والعلف بشوش الوجه النيس الحضر يحتم العلم والعداه عن شجر بلاده وترقية شيعه . وقد زاره من سنة انوار الورد كروزان اوف كلسون (حكايات الحداد) وكتب عنه في صحف بلاده مدحا كثيرا وراى من واسع علمه وكرم اخلاقه وطوره حبه التي ، الكتيبه جعل الله ايامه طولا وبع جلالة اهل بلاده بالسند والرضا عنه خير مسؤل

٢٥٧ تاریخ ایران

وقد رخصا لاطلاب جلالاته عند تيزوارك الملك النظهرة الآتية تومر ونبوة شلت بيك يا يزيد الثاني فلقده غدردت بصاحب الايون شلت بيك هل علك با ايتست اليوم من اتمرون ططيان خنت الهي وآل بيت الصلطي وقضت حكم شرعيه القرآن لولا القدر لم تل يدعي العدى ما نبتني من ناصر الاديان غدردك يا سينت الامام ولو اتوا جهرا سقيمهم التبع القاني قلوك في العرب جلا وانام آفا خندا من هبة الديان قلوا علما فلكم بمكيدته من معكم واستشهد الحسان قلوك ظالا اذ رأوك متمما فوض الصلاة وواجب الايمان قد أسوا الدنيا السواد وسودوا بنعلم صفحك كل زمان فلما الحلاق واللائك والقوا في كلها اضطرت من الاحوان في يوم صرع ناصر الدين الذي تمز الانام بفضلهم القان قد كارت ركنا يستظل ظليله هذا الوري من طلاف الحدان اصحى هجبة عدله في ملكه أفا جزاء العدل والاحسان غدر التيم به فماجه القضا بت بداه من اتم جان حلا درسه أن الظفر بيده يزدي العدا بالسيف والرمان حلا درسه أن الظفر نجمة غسر السايك وقودة الاعيان حلا درسه أن الظفر شيلة لبث الثرى من اعظم التجهان غوث العوالم بل وليت عربها غوث الزهر مصدر الرفان ملك تخت بالكال صفاته ومنت عليه على كيونان بطل نخل ليه القفران هبة بالامر منه يشهد القلان (٢٢٢)

٢٥٨ تاریخ ایران

ان غالب بندر ایه عن هذا اللال فقد بدا من وجهه القمر ان
عن فضائله فكان قلبها بجزا كبيرا دلم البصان
عظمر الدين العباد استبرت فوتم خيرا ونسل الماني
وتسافت نزل الهادي غوه لما نول العرش في طهران
وطى القام يأسو فطانه في عرشه كبرى انو شوان
هديه بين القربا ان صفيه مدت الترفعك لائل الشان
البر فان الله يحفظ ماسكم طول الزمان شيد الاركان
وتغر عن فقير لاهل والبر من ربه قد فاز بالقران
فادم لا يلمن دولة ملكه وبلاوه يا خالف الاكوان
والصبر مولانا على اعدائو ابدًا وصنه سالما امان
ويحلي وزدائه اشده ازده ما غررت ذوق على الاعضان
ومعًا ما تدنائه في جملة اللطائف في الصفحة ٢٨٩ من بيتنا التاسعة.
بالرؤف الراحه

جلاة الشاه العظم وجلوسه السعيد

كان يوم الاثنين ٨ يونيو حزيران سنة ١٨٨٦ يوم سرد وبردك حيث
جلس جلالة مظفر الدين شاه السلف على عرش السلطنة الايرانية الطهر
فاجتمع بين يديه رجال بلاطه وكابر وزدائه واولاده وفواد جيشه فخطب عليهم
الخطبة الآتية:

٢٥٩ تاریخ ایران

الجد قد اوصلنا سالين بعد ستر طويل الثقة شديد الثقة واجلسنا على
عرش آياتنا واجدادنا . جمد اسمو فتح الاعمال وعليه الاكمال في البدر والبال
ولذلك بدأ حكما يبع اسماء الحسنى والاتجاه الى مقبله الاسمي معوضين جميع
امورنا اليه متكئين في قضاء واجباتنا عليه معتزين انهم بقدر لنا الاستواء على
هذا العرش الأخصن القيام والاحكام في تدابير امور ايراف ونحني بيضة
الاسلام . ولامل بالله العظيم اتنا تحفظ رعايتنا الذين هم ودية الله عندنا وظلمهم
بظل حكما النبي على العدل والتزود بالامن والسلم ونسى في ترقية شمتنا في
مراقى التقدم والارادة والرفاهة وتحافظ على علاقتنا الحبيب والوفاد بين دولنا والدول
الحيه لنا فحسى ان نجد من ولاه شمتنا وشجاعتنا ما يوجب مفادنا هذه ويهد عليه
بالجد والتحرر في مستقبل الامام
هذا ، وان نحن والامة بأسرها نشتر ان والينا الحيد توفي شهيدًا لله وان له
منزلة عالية بين سلاطين الاسلام ، وانك لا تقا عن ذكره بالرحه في اومعنا .
وقد فرت عينا وعظم عزوانا يا اربابنا من مشاركة الامة لنا في عزولها يوم استنهاد
ساكن الجبان والذنا وانها جها وسرورها بارتقانا . وقد اثرت رجالاتنا ولامم وانهم
لنا بان جعلوا ارواحهم وامولهم تحت شيتنا فوجب علينا اذآف كلامهم . نعمنا
فمن من فضل الله قلني مراتب الجبر والهم من كل بلاد ايران . منة دائمة لنا بالادنا
وقد اصدرا نورانا في ذلك
ثم ان صدرنا الاعظم من اعظم رجال ساكن الجبان الشاه السابق واورسهم
اختيارًا فلذلك اقبناه في منصبه وفوضنا اليه اجراء امورنا على ما يبرنا وكسبه
زيادة العلم منا
وبعد الظفر ثلاث ساعات ابتدا الاحتفال بمقابلة سزاه الدبل وقبول

تأتمت جأزوا جمعهم الى قصر الشاه لابسين ملايين الثمنينة الكبرى متقدين
وسامتهم البغلي والاكامل عددهم اصطف بعضهم وراء بعض فثنى سنبها فرنا
دروسيا في مقدمتهم اكوبها القدم السفراء عهداً في ايران ثم تلاها سنبها الككثرا
والنايا بالمثل المسكرة تبسها سنبها انسا لابساً حلة مخبرية من الخمل الازرق
والنور استوقت الاصدار بينها وزخرفها . ووراء القاتنوف بالجال الساترات
القلعكية واللبية والاميركية . فلما غلبوا بيوت بدي جلالة الشاه وجده وقتاً
لاستعلم قدام العرش وقد لبس حلة كسوية زرقاة وعلى صدره درعاً لا يرى
منها غير حجابة العرش وفي غزوة وريشة من اللس عززة النال وقتله سنباً حمالاً
مرصعة بحجارة كبيرة من اللس تأتي على صدره وعلى ظهره . ومقتضاه وعمده
موصال باللس الكثیر حتى لا يرى منها غيره . ووقف الصدر الاعظم عن بيته
ونصر الملك عن يساره وهو من رجال بلاطه الذين تعلموا في مدارس اکتکرا
الكبرى وكان يتجم بين جلالة الشاه وسفراء الملوك بالصح عبارة واطلق لسان .
ووقف شعاع السلطنة الخيل الثاني جلانته وراء والدهو بحلة بيضاء تلوح على وجهه
علام الحياة والذكاء والباغعة . وقد لومت الشمس وجه عظمة الشاه من طول
السفر ولكن دلالات الصحة والعلية كانت ابدية على وجهه واثق رأي الذين
ارادوا في انه كان في ام عافية واكمل صحة واحسن لونا ما كان عليه الا في طهران
في العام الماضي

ثم تقدم سنبها فرنا القدم السفراء عهداً وهما جلالة الشاه بحلبوسه على سرير
الملك وموصول الى طهران سالماً ودعاه بالسادة وطول العمر بالاصالة من شيو
والباية عن السفراء وخنم كلامه بدمج ما فعله الصدر الاعظم في غياب جلانته
فاجابه جلالة الشاه بنام الحية والوقار شاكرًا للسفراء على تهتمهم اذعهم

ومساعدة وزيراهم له والصدر الاعظم وقال ان مساعدتهم وسماعي الصدر الاعظم
حفظت الامن والسكينة في السلطنة بعد قتل المغفور له والدهو واثني على الصدر
الاعظم فياه جيلاً حسن خدمته ووجد بان يحذو حذو والدهو ويوشق الملائق بين
ايران والدول المصادقة وطلب من الله ان يزيد البلاد راحة ورفاهة في حكمه
وكان ذلك ختام الاحتفال
وقد كان ذلك اليوم شديد الحرماناً في طهران ولكن جرت حفلة الجاوس
وحفلة التهنئة على تمام الزام ثم زينت المدينة ثلاث ابال متواليه سروراً وازهاجاً .
اطال الله عمر جلانته وجعل ملكه سيباً عظيماً

لطائف ملوكية

وهذا ما نشرناه في لطائفنا في الصفحة ۳۷۷ من السنة التاسعة

تزين اللطائف بقدتم فروض الاخلاص لانجاب جلالة مولايه
مظفر الدين شاه المظفر بانشاء باصدار امير السامي الي غلخانه صدر
دولته الاعظم بايلاخ عظموية عظيمة من هذا التقيير . وعنده صورة الكتاب الذي
تكريم به علي سادة ميرزا محمود خان في هذا الشأن

حضرة القاضل سعادتنو شاهين بك مكاريوس الفخيم
جائتي رسالة رسيمة من غلخانه الصدر الاعظم بامرني فيها بتبليغك عظموية
وتبديرة جلالة الشاهنشاه المظفر لسماذتك على المزية والتبديرة العين شرفوها في
جريدتك اللطائف الغراء فانه عند الله ملكه اطعم على ذلك راسر غلخانه عنابة

۲۶۲ تاریخ ایران

منه وكرما ان يملك ذلك بصورة رسمية وظلمة المصدر الاظم بملكهم بموتهم
وتكره ايضا ودمهم

مصر في ۹ سبتمبر سنة ۱۸۶۶

مترجم احوال قنصلان جنرالیه
دولة ايران العلیه
مصر

وعدا ما نشرناه في لطائف السنة التاسعة في الصفحة ۱۷۷

جلالة شاه ايران العظم

لقد انجب جميع الناس با ابداء جلالة مظفر الدين شاه العظم فانه حفظه
الله ما تولى عرش الملك حتى ابتدا بالإصلاح فألقى خبرتي الخبز والهم من
ملكته بقرارات شرعية ناجحة بذلك عاد طال شكوى الاهالي منها ولم يقف عند
هذا الحد بل انه تجاوز من تلاء نفسه عن التاب الذي كان يتواراه الفخرية
والده سنويا وقدمه خمسة ملايين فترك وخصص لتبنيه مائة خمسة وسبعين الف
فترك فقط والباقي امر ان يبقى للملكة فيضع يد ضراب كبرية عن الاهالي
وكانت العدة في ايران ان لا يبين وال ولا حاكم من الحكام الا يبذل
الاموال الطائلة على سبيل العدايا لكي يتابعون مناصبهم ايتاما ثم يتوزن اقتضاف
اقلها ثم دونهم وهؤلاء من دونهم والآخر من قوام الرعية فاطل مظفر
الدين شاه هذه العادة وان يقول العدايا وما هي في الحقيقة الا شرة عمرة وامر
ان لا تقلد الناس الا الكثرة الامانة في خدمة الدولة والله . فصار الرالي

۲۶۳ تاریخ ایران

اليوم يقبض رابئة من الحكومة الايرانية عوضا عن ان يسلب الاهالي ويأخذ من
السلب ما يأخذ ويدفع الباقي خراجا او اقاوة الى السلطة الايرانية

وقد كان سلاطين ايران يجردون بسوال الامة العدا على زيد وعمرو من
مادحهم او القربان الهم ونحو ذلك فيعينون لهم وظائف يقضون رواتبها ثم
ولادهم وولاد اولادهم من بينهم بغير ان يخدموا البلاد خدمة او يحرموا اليها
منفعة فأبطل جلالة مظفر الدين شاه هذه العادة والتي نحو ثمانية آلاف وظيفة
اقتصادا تخف بذلك وتز قسدر نحو نصف مليون جنيه عن كاهل الاهالي
وقد تولى جلالة الشاه الجديد نفسه نظارة الحربية في بلاده وقلد صدره
الاعظم نظارة الخارجية واتصل با انه ارسل الى انزليجان يطلب خمسين الف
فارس منها ليخدمه فدون الحرب واوب القنال على النظام الجديد
وقد اجتمعت الجرائد الاوردية وغيرها على مدح جلالة حتى صرنا نؤمل اذا
بقيت دولة ايران العلية ناهية هذا النهج في ظل جلالة مظفر الدين شاه لا تخفي
مدة حتى تصير بلاد ايران مليا كل متمدح محب الاصلاح وذي هم وجد
فيما جرح اليها الناس عوضا عن ان عاجزوا الى اقصي البلاد القليلة . ولا يوسع فان
حياة الملك وماتنا يد ملوكنا اذا ملكوا بالعدل والاصلاح عمرت واذا ملكوا
بالظلم والسف خربت



اصلاح خطا

صواب	صفحه سطر خطا	صواب	صفحه سطر خطا
اباز (حینا ورد)	۱۲ ۱۲۸	زنداوستا	۱۶ ۰۰۶
مغیر "	۱۷ ۱۲۸	هاماوران	۱۷ ۰۱۵
احد امراؤ	۱۹ ۱۲۱	ویسه	۰۵ ۰۱۸
بالرومی	۱۲ ۱۲۴	رودابه	۰۲ ۰۱۶
نکودار	۱۹ ۱۲۴	بابکان (حیناوردت)	۱۲ ۰۶۵
کجیاتو	۲۲ ۱۳۵	شاپور "	۰۲ ۰۶۷
الشام	۲۲ ۱۴۷	نرسی	۱۶ ۰۷۱
حیدر	۱۳ ۱۴۸	بلاش (حیناوردت)	۲۰ ۰۸۰
طهاسب (حیناوردت)	۱۹ ۱۴۹	مقرن	۰۸ ۱۰۱
هرمز	۱۸ ۱۵۵	البان	۱۶ ۱۰۱
قندهار (حیناوردت)	۰۹ ۱۶۳	المعتمد (حیناوردت)	۰۹ ۱۰۶
شاه سلطان حسین	۱۵ ۱۶۳	واجلاس احد الملومین	۱۹ ۱۰۶
" " "	" " ۰۸ ۱۷۶	الب تکین (حیناوردت)	۰۵ ۱۱۱
" " "	" " ۲۲ ۱۸۳	الافغان بچارکابل	۰۸ ۱۱۱
واشرف	۰۶ ۱۸۳	سکه کین الاول	۱۴ ۱۱۱
وقتل	۱۳ ۱۸۸	چبال	۱۶ ۱۱۱
دهلی (حینا وردت)	۱۶ ۱۹۷	فتوح	۰۹ ۱۱۴
آدس	۰۶ ۱۹۹	احمد بن حسن	۱۹ ۱۱۷
در بای نور	۱۷ ۲۰۵	مودود	۲۱ ۱۱۹
البرز ووقی مکانه ایلبارس وقله	۲۰ ۲۰۶	ترتوش (حیناوردت)	۱۷ ۱۲۵
علی مراد خان	۰۹ ۲۱۰	کاشغر	۰۲- ۱۲۶
آزادخان (حیناوردت)	۲۰ ۲۱۰	ترکان خاتون	۰۶ ۱۲۸

رسول جعفریان